

آنارشیسم و نئوآنارشیسم



نوشته: احسان طبری



آنارشیسم و نئوآنارشیسم^۱

برای انقلابیون ایران ضرور است تاریخ تکامل اندیشه‌های اجتماعی معاصر مانند لیبرالیسم، سوسیالیسم، آنارشیسم و رفرمیسم را بررسی کنند و بیاموزند.

بخش اساسی و عمده‌ی این تاریخ در اروپا می‌گذرد و بازتاب آن در ایران در همه‌ی عرصه‌ها وجود دارد. ولی البته چنان‌که معلوم است، ویژگی‌های خود را در کشور ما یافته است و از آن جمله غالباً با مارکسیسم و اصطلاحات مارکسیستی یا اخیراً با مصطلحات اسلامی در آمیخته است.

^۱ - Anarchism and Neo-anarchism





درباری تاریخ اندیشه‌های لیبرالی (که کسانی مانند هابس، ولتر، ستوارت میل، روسو و دیگران بیان‌گر آن بودند) در کشور ما آثاری به وجود آمده است که از آن‌ها می‌توان اطلاعاتی به دست آورد.

درباره‌ی تاریخ سوسیالیسم (اعم از پندارگرا و علمی) تاریخ‌نویسی منظم تازه آغاز شده است. ضرور است که درباره‌ی کسانی مانند کامپانلا، توماس مور، ائوئن، فوریه و سن‌سیمون، آثاری که لااقل اندیشه‌های این متفکران سوسیالیست پندارگرا را به اختصار ولی با دقت منعکس کند، به وجود آید.

درباره‌ی تاریخ سوسیالیسم علمی مارکس، انگلس و لنین و شاگردان برجسته‌ی آن‌ها نیز هنوز باید کارهای تألیفی انجام پذیرد و همچنین رفورمیسم و سوسیال‌دموکراسی معاصر از منشاء آن (برنشتین و کائوتسکی) باید معرفی شود.

نوشته حاضر نظری اجمالی به آموزش خرده‌بورژوایی آنارشیستی در قرن نوزدهم و اشاره‌ای بسیار مختصر به بقاء این اندیشه‌ها، ولو با شیوه‌ها و اشکال تغییر یافته، در قرن بیستم است و هدف آن است که خواننده‌ی ایرانی منظره‌ای، ولو اجمالی، از





سیر اندیشه‌های آنارشیستی و ماهیت آن‌ها به دست آورد. زیرا در کشور خود، ما با این پدیده در زمان حاضر (هم‌چنان که گفته شد، گاه در کسوت مارکسیستی و گاه در قالب‌های اسلامی) روبرو هستیم، یعنی پدیده‌ی یکی است، گرچه اشکال مختلف است.

ما بر حسب تقدم و تأخر تاریخی نمایندگان برجسته‌ی آنارشیسم قرن نوزدهم را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم. افراد مورد بررسی ما عبارتند از: بابوف، گدوین، بلانکی، شتیرنر، پرودن و باکونین.

با هر یک از پیشتازان آنارشیسم کهن قرن نوزدهم از نزدیک آشنا شویم:





کتابخانه «به سوی آینده»



گِراکِ بابوف

پیچی از خدمتِ محرومان، سر

بشکنی ای قلم، ای دست، اگر





می‌توان فهرست اندیشه‌پردازان خرده‌بورژوازی انقلابی را با نام گراک بابوف^۲ (۱۷۹۷-۱۷۶۰)، یکی از رهبران سرشناس انقلاب کبیر فرانسه در پایان سده‌ی هجدهم آغاز کرد. وی علی‌رغم سی و هفت سال زندگی کوتاه خود، به سبب نقش پرشوری که در دفاع از "پابرهنگان" در انقلاب ایفا کرد، نام بزرگی از خود به یادگار گذاشت. از آن جا که اندیشه‌های بابوف یا "بابوینم" در لویی بلانکی (که از او یاد خواهیم کرد) تأثیر بسیار داشت، این امر نیز موجب اهمیت خاص شخصیت و افکار گراک بابوف شد. بابوف خواستار استقرار "جمهوری برابران" بود و بر آن بود که توده‌های فقیر از طریق "عمل توطئه‌آمیز" خود باید به استقرار این جمهوری دست یابند. این که بابوف حکومت مستمندان را می‌خواست و این که وی بر آن بود که به دست آوردن این حکومت از طرف آنان، ناچار به شکستن قوانین موجود (با توطئه) همراه است، خود اندیشه‌های انقلابی و جسورانه‌ای برای زمانش بود که اثرات ژرف خود را در اعقاب انقلابی او باقی گذاشت. روشن است که در زمان بابوف هم این سخنان پنداری بیش نبود.

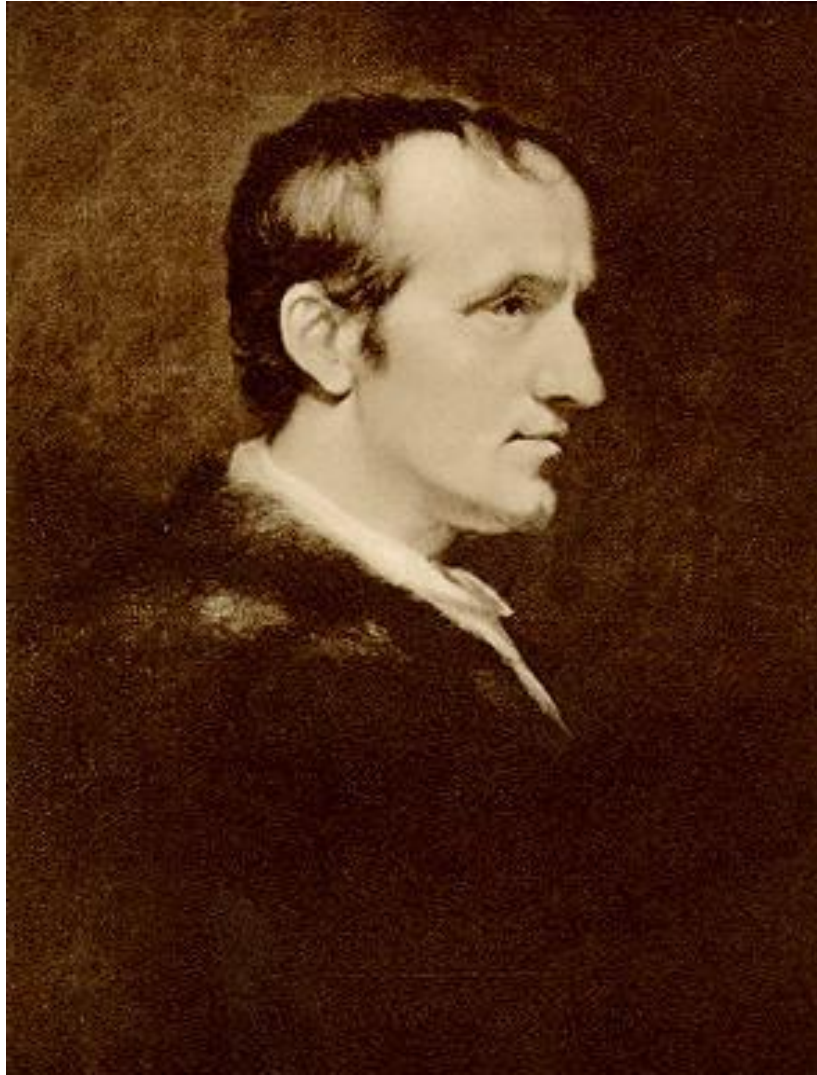
^۲ -François-Noël Babeuf as Gracchus Babeuf





تاریخ قرن نوزدهم و بیستم نشان داد که چه اندازه زمینه‌های عینی اجتماعی و چه اندازه تحلیل‌های ژرف علمی و چه اندازه تجارب علمی لازم بود تا روشن شود، اصلاً "جمهوری برابران" چیست و زحمت‌کشان چگونه می‌توانند بدان دست یابند. ولی بابوف به شکل عاطفی می‌گفت: اگر انقلاب چون گنجشکی در دستم باشد، آن را رها خواهم ساخت. وی سخن بزرگ انقلابی را، علی‌رغم کسانی که می‌خواستند تنها حکومت دکان‌داران را جانشین حکومت ملاکان کنند نه بیش، با گستاخی بیان داشت و از این جهت کار خود را کرد. بابوف تنها نماینده‌ی توده‌ها در میان رهبران انقلاب بورژوایی در فرانسه است.





ویلیام گدوین





ویلیام گدوین یا گادئوین^۳ که یکی از رادیکال ترین اندیشه‌وران انگلستان در دوران آغاز انقلاب صنعتی است بنا به تصریح مارکس و انگلس (کلیات، ج ۲، صفحه ۴۵۵) در طبقه کارگر جوان انگلستان زمان خود تأثیر عمیقی داشت. وی مردی ادب‌پیشه بود و در دوران جوانی از "وعاظ" دگراندیش^۴ محسوب می‌شد و سپس به سوی خردگرایی پی‌گیر روی آورد و اخلاق اجتماعی و محیط انسان را در پرورش خصال وی مؤثر می‌شمرد و می‌گفت: عقل تنها فرمانروای عادل انسانیت و منجی وی از ستم‌ها است و بر اساس آن باید در "همبود"های^۵ که در آن توزیع بر حسب نیاز انجام می‌گیرد، متشکل گردند.

^۳ -W. Godwin

^۴ -Dissident

^۵ -Communities





بدین‌سان گدوین نسبت به بابوف از جهت بسط اندیشه انقلابی گامی جلوتر برداشت. مطلق کردن خرد را به عنوان کلید حل مسائل فلسفی در نزد گدوین ما را به یاد کسروی در ایران می‌افکند که او نیز راه بردن همه‌ی کار بر شیوه‌ی خرد را چاره‌ی درد می‌دانست. خرد به تنهایی بدون تجربه علمی و اجتماعی قادر به حل مسائل نیست.

طرح سوسیالیستی گدوین درباره‌ی همبودهای خرده‌مولدان، بعدها تا دیری پندار غلطی ایجاد کرد که حتی در نزد نارودنیک‌های روسیه نیز دیده می‌شود به کلی فاقد مبنای علمی و واقع‌گرایانه است.





لویی بلانکی





لویی بلانکی^۶ نیمی از زندگی نسبتاً طولانی ۷۶ ساله (۱۸۰۵ - ۱۸۸۱) خود را در زندان گذراند و "زندگانی جاوید" لقب یافت. وی در سه انقلاب، یعنی انقلاب‌های ۱۸۳۰، ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ (کمون پاریس) شرکت جست. دو بار به اعدام محکوم گردید. تحت تأثیر فلسفه مادی انگلیسی و فرانسوی قرن‌های هفدهم و هجدهم و سوسیالیسم پنداری و اندیشه‌های آنارشیستی (به‌ویژه نظریات گراک بابوف) قرار داشت که خواستار استقرار "جمهوری برابریان" از راه "توطئه برابریان" بود. این دوران، دوران جدا شدن تاریخی عناصر ماقبل پرولتاریا از عوام‌الناس (پل) قرون وسطایی است، پدیده‌ای نظیر آن هنوز در کشور ما وجود دارد. بلانکی تاریخ را تاریخ مبارزه فقر و ثروت، پاتریسین‌ها و پلبین‌ها می‌فهمید و البته نقش خاص پرولتاریای صنعتی و حزب آن در ایجاد نظام نوین اجتماعی برایش روشن نبود. بلانکی تصور می‌کرد رشد جامعه را باید با رشد فرهنگ جامعه تأمین کرد و بر آن بود که هر چه در اعماق گذشته فرو می‌رویم شیوه‌ی زندگی فردمنشانه بیشتر دیده می‌شود تا جایی که به زندگی وحشیان می‌رسیم و هر چه

^۶ - Louis auguste blanqui





تمدن به جلو می‌رود شیوه‌ی زندگی جمعی تقویت می‌گردد تا آن که به کمونیزم دست یابیم. روشن است این تحلیل مبهم و غیردقیق است.

شکل مبارزه برای لویی بلانکی عیناً مانند بابوف توطئه‌گری پنهانی و غیرقانونی بود و داشتن سازمانی از زحمت‌کشان را ضرور نمی‌دانست. به نظر او کافی بود جمعی جان بر کف با اجرای مشتی اقدامات زیرکانه و دلیرانه، رژیم را از راه اعمال قهر مسلح بر اندازند.

بلانکی اندیشه‌های خود را در ۱۸۱۵ در کتابی که "انتقاد اجتماعی"^۷ نام دارد، عرضه داشته است. مارکس و انگلس برای بلانکی به سبب شجاعت انقلابی و صداقت و پاکی احساسش احترام بسیار قائل بودند.

^۷ - Critique Sociale





شتیران





شتیرنر[^] (۱۸۵۶ - ۱۸۱۵) را معمولاً بنیادگذار آثارشیسیم می‌نامند که یک ایده‌ئولوژی ضد دولت و حاکمیت است و می‌توان به فارسی "فرمان‌ستیزی" ترجمه کرد. شتیرنر که نام اصلی او کاسپارشمیدت است پس از پرودن و باکونین در شکل‌گیری این اندیشه نقش درجه‌ی اول را داشت.

آثارشیسیم اندیشه‌ی ویژه‌ی خرده‌بورژوازی است. خرده‌بورژوازی چون از دولت سرمایه‌داران (که آن‌را تحت انواع فشارهای اقتصادی و سیاسی قرار می‌دهد) ناخرسند است، با شوق تمام مایل است آن را حذف کند و چون از دولت پرولتاریا نیز (که مالکیت خرده‌بورژوایی را حفظ می‌کند) هیچ‌گونه امید و دل‌خوشی ندارد، لذا با آن هم مخالف است و تحت فشار درونی این دو احساس، به

[^] - Max Stirner





تمایل "حذف هر گونه دولتی" دست می‌یابد. حذف فوری دولت امری محال است و دولت به‌عنوان دستگاه اعمال دیکتاتوری طبقات ممتاز و حاکمه، تنها طی زمان طولانی و در صورت وجود شرایط می‌تواند تدریجاً زوال یابد.

شتیرنر مؤلف کتاب "یگانه و ملکش" است. یگانه "من"^۹ انسانی است که نباید هیچ‌گونه قدرت^{۱۰} را بر خود مسلط شناسد. شتیرنر می‌گفت تنها واقعیت موجود "من" است و جهان وجود هم ملک او است و "هر چیز که در وراء من باشد، ربطی به من ندارد"^{۱۱}. قانون، اخلاقیات، مقررات حقوقی پوسته‌های فشرنده‌ی روح و اشباحی هستند که به دور آزادی مطلق "من" دیوار می‌کشند. هر کسی خود منبع اخلاق و حقوق و قانون‌گذاری خویش است. وی معتقد بود که هر "من" باید "من" دیگر را برای نیل به هدف مورد

^۹ -Ich

^{۱۰} -Mach

^{۱۱} - عبارت معروف شتیرنر: "Mir geht nichts uber mich"





استفاده قرار دهد و بدین سان "اتحاد اگوئیستها" پدید آید. شتیرنر با مالکیت شخصی که موجب تأمین استقلال "من" است، موافق بود. به قول مارکس و انگلس در کتاب "ایده‌ولوژی آلمانی" شتیرنر با انقلاب مخالفت داشت و تنها طغیان را می‌پذیرفت. بدین سان نظریات شتیرنر بیان‌گر فردگرایی مطلق و طغیان‌گرایی است و اثرات عمیقی در تکامل آنارشیزم و نتوآنارشیزم عصر ما داشته است.





پیر ژوزف پروتن





پیر ژوزف پرودن^{۱۲} (۱۸۶۵ - ۱۸۰۹) را مارکس، بلندگوی^{۱۳} خرده‌بورژوازی فرانسه می‌نامد که سعی دارد تنها در چهارچوب تئوری باقی‌نماند و از جهت پراتیک نیز نظریاتی بیاموزد و نسخه‌های اصلاحی به دست دهد. وی فیلسوف، جامعه‌شناس و اقتصاددان و مؤلف آثاری است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از "مالکیت چیست؟" (۱۸۴۸) و "فلسفه فقر". در پاسخ این کتاب اخیر است که مارکس "فقر فلسفه" را نوشت و نادرستی نظریات پرودن را اثبات کرد. مارکس ثابت کرد که "ثروت" را نتیجه‌ی دزدی شمردن، ساده کردن مطلب است و سرمایه، نتیجه‌ی تراکم ارزش اضافی است که مابه‌التفاوت ارزشی که کار تولید کرده و ارزش نیروی کار به دست می‌آید.

^{۱۲} - Pierre_Joseph_Proudhon

^{۱۳} - Sprachhr





پروودن برای نظریات خود نام "همبودگی"^{۱۴} را برگزیده است. در فلسفه، وی به دیالکتیک هگل توجه داشت ولی آن را تا سطح عامیانه‌ای تنزل داد و تقابل اشیا و پدیده‌ها را در آن می‌دانست که همگی دارای جهات نیک و مثبت و جهات بد و منفی هستند. به عقیده‌ی او تاریخ بشر، تاریخ مبارزه‌ی عقاید است (و نه طبقات). مالکیت سرمایه‌داری را دزدی می‌دانست ولی با مالکیت کوچک موافق بود و آن را ابدی می‌شمرد و خواستار آن بود که "مبادله‌ی عادلانه بین مولدین" برقرار شود. برای تبدیل کارگران به خرده‌صاحبان، دادن اعتبارات بدون ربح، تأسیس بانک خلقی و تقسیم مساوی محصول و اصلاح سرمایه‌داری از راه "رفورم" در جهت حذف استثمار را پیشنهاد می‌کرد. به نقش دولت و سرمایه‌داری بها نمی‌داد و وجود مبارزه‌ی طبقاتی را منکر بود و حتی مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها را رد می‌کرد.

^{۱۴} - Mutualisme





پروودنیسم نخستین بیان گسترده‌ی آنارشیسم بود و در فرانسه و بلژیک و سوئس و ایتالیا و اسپانیا نفوذ کرد. برای مارکس و انگلس زحمت زیادی لازم بود تا با اندیشه‌های در هم برهم پروودن و پروودنیست‌ها مبارزه کنند و از نفوذ آن بکاهند.

تجربه‌ی انقلاب‌های قرن‌های ۱۹ و ۲۰ ثابت کرد که مسئله‌ی اصلاح ساخت اجتماعی را در یک سلسله نسخه‌های علاجی نمی‌توان جست. بلکه تنها با درک علمی جوهر تکاملی تاریخ می‌توان طرق واقعی تحول را که از نهاد و سرشت خود قوانین تاریخی بر می‌خیزد، یافت. مانند ضرورت تشکیل حزبی طبقه کارگر، ضرورت انقلاب اجتماعی، ضرورت رهبری سیاسی و ایده‌ئولوژی طبقه کارگر برای برقرار کردن نظام سوسیالیستی و غیره.

با آن‌که مارکس و انگلس در دوران پروودن مطالب را گفته بودند، ولی جامعه و محیط زحمت‌کشان برای هضم این مطالب آماده نبود و پروودنیسم میدانی برای جلوه‌گری می‌یافت و شخص پروودن که مردی خودخواه و متظاهر بود، دعوای فراوانی برای مارکس و انگلس در جنبش پدید آورد.





میخائیل باکونین





میخائیل الکساندروویچ باکونین^{۱۰} (۱۸۷۶ - ۱۸۱۴) از اشرافزادگان روس، یکی از مهم‌ترین بنیان‌گذاران آنارشیزم (فرمان‌ستیزی) است. وی در شهرهای براگ و درسدن در فعالیت انقلابی شرکت جست. در روسیه به سبیری تبعید شد و از آن جا گریخت. با فیلسوف دموکرات روس گرتسن که در فرانسه مهاجر بود همکاری داشت. تمام عمر با مارکس و انگلس به‌سود نظریات خود به‌ویژه در داخل بین‌الملل اول در نبرد بود تا آن‌که سرانجام در سال ۱۸۷۲ (در کنگره‌ی لاهه) از این بین‌الملل اخراج گردید و سپس در ۱۸۷۶ در سن ۶۲ سالگی در شهر برن سوئیس در گذشت.

باکونین تحت تأثیر آموزش شتیرنر و پرودن قرار داشت و دشمن سرسخت مارکسیسم و مخالف تشکیل حزب پرولتاریا بود. دهقانان و فقرای ژنده‌پوش (لومپن‌پرولتاریا) در شهر مورد توجه او بودند. سازمان‌هایی مانند "اتحاد مخفی برادران بین‌المللی" و

^{۱۰} - Mikhail Alexandrovich Bakunin





"آلیانس دموکراسی سوسیالیستی" را به وجود آورد و در داخل بین‌الملل تحریکات زیادی کرد تا مگر رهبری آن را به دست گیرد.

مارکس و انگلس او را خائن به اندیشه‌های اصیل انقلابی می‌شمردند و از دست او رنج‌های روحی فراوانی کشیدند.

باکونین تمام شیوه‌های ابلیسی مانند انتریک، لو دادن و رسواگری^{۱۶}، ترور و جاسوسی را در مبارزه مجاز می‌دانست در واقع

باکونین اصل ماکیاولیستی هدف‌ها توجیه‌کننده‌ی وسیله‌ها هستند را قبول داشت و حال آن‌که مارکس بر آن بود که تنها با وسایل

شریف می‌توان به هدف‌های شریف دست یافت. مارکس و انگلس در گزارش خود به کنگره‌ی لاهه او را تماماً افشا کردند و پس از

اخراج او با شادمانی گفتند که سرانجام "حباب پوک ترکید" و جنبش انقلابی از شر اقوال و اعمال گیج‌کننده و گمراه‌سازش

خلاص شد.

^{۱۶} -Denonciation





باکونین بر آن بود که ستمگر عمده، دولت است که خود به نیروی پنداری مسیحیت تکیه دارد و کلیسا نوعی میکده‌ی آسمانی است که در آن انسان می‌کوشد تا رنج‌های خود را فراموش کند و ترک‌اندن دستگاہ دولت، تنها راه نیل به سعادت است. وی بر آن بود که اصل حاکمیت مطلقاً باید لغو شود و لذا سخت مخالف "دیکتاتوری پرولتاریا" بود.

باکونین بر آن بود که مردم خودبه‌خود دارای غریزه و شش سوسیالیستی هستند (به‌ویژه دهقانان و لومپن‌ها)، لذا کار تدارکی خاصی لازم نیست، فقط باید ماجراهای انقلابی ایجاد کرد و سپس امور خودبه‌خود در مجراهای لازم خواهد افتاد. نئین درباره آنارشیزم به‌طور کلی توصیفی دارد که شاخص نظریاتی است که در فوق یاد کردیم. وی می‌گوید:

آنارشیزم جز مثنی عبارت پردازی علیه استثمار چیز دیگری ندارد و علت اجتماعی - اقتصادی بهره‌کشی و قوانین تکامل جامعه را درک نمی‌کند و و ماهیت و نبرد طبقاتی پرولتاریا، علیه بورژوازی را به مثابه نیروی آفریننده ای که موجد





سوسیالیسم است نمی فهمد. آنارشیسم یک محصول شک است. شیوهی تفکر یک روشن فکر یا لومپن است که از ریل خارج شده است و شیوهی تفکر پرولتاریا نیست. (لنین. "نزهایی درباره آنارشیسم و سوسیالیسم"، کلیات، جلد ۵، صفحه ۳۴۳)

آنارشیسم که تنها احساس طغیان‌گری کور را نوازش می‌کند و از تحلیل علمی پی‌گیر و دقیق اجتماعی بی‌خبر است می‌تواند در دست قشرهای مساعد حربه‌ای شود و کار مبارزه‌ی انقلابی را "از چپ" دچار مشکل سازد. این جریان از قرن ۱۹ شروع شده و تا امروز ادامه دارد.





اندیشه‌های آنارشیستی در جهان امروز

چنان‌که یاد کردیم اندیشه‌های آنارشیستی در جهان ما کماکان به زندگی خود ادامه می‌دهد. مثلاً اندیشه نفی حزب طبقه کارگر که بلانکی و باکونین به آن معتقد بودند و در نظریات کسانی مانند چه گوارا، رژیس دوبره (در دوران‌های معینی) و کوهن بندیت و دوچکه منعکس شده است. نظریه‌ی باکونین درباره‌ی نفی دولت و مؤسسات، به‌صورت مخالفت با نهادها^{۱۷} و نظریه‌ی بابوف درباره‌ی طغیان و ماجرا به‌صورت اندیشه‌ی "ایجاد حادثه"^{۱۸} و مفسده^{۱۹} در آمده است. اندیشه‌ی شتیرنر درباره‌ی آزادی غیرمحدود و فردگرایی شدید و مطلق‌شده، برای غالب نئوآنارشیست‌های زمان ما مانند مارکوزه نمونه‌وار است. نظریه‌ی پرودن درباره‌ی نفی نقش پرولتاریا و برجسته کردن روشن‌فکران و نظریه‌ی مطلق کردن نقش اعمال قهر مسلحانه، همه و همه از

^{۱۷} -Establishment

^{۱۸} -happening

^{۱۹} -Provo





نظریات آنارشیست‌های کهن گرفته شده است. نمایندگان معاصر خرده‌بورژوازی مانند هربرت ماکوزه، فانز، ایساک دویچر، رژیس دوبره که دارای آثاری فلسفی - اجتماعی هستند و نیز کسانی مانند رودی دوچکه و کوهن بندیت و فریتس تویفل در آلمان غربی و رپ برائون و کار مایکل در میان سیاهان آمریکایی و بسیاری دیگر در امریکای لاتین، تحت تأثیر آنارشیسم کهن اروپایی قرار دارند و البته با افزودن اصطلاحات و استدلالات نو، اندیشه‌های خود را در میان جوانان (به‌ویژه دانشجویان) اشاعه داده‌اند.

در کشور ما نئوآنارشیسم به‌ویژه در دوران سلطنت مستبده به‌عنوان کالای بدلی با مشت‌های اصطلاحات مارکسیستی رخنه کرد و بقایای آن در اندیشه‌های تروتسکیستی، مائوئیستی، چریکی و غیره دیده می‌شود و از آن‌جا که ظهور و اشاعه این نظریات دارای برخی پشتوانه‌های اجتماعی است، هم سیر زمان و هم سیر مبارزه‌ی سازمانی و سیاسی و ایده‌ئولوژی که ضرور است، تا این سایه‌ی سنگین و تاریک ضلال‌آور از بزرگراه مبارزه‌ی اصیل و انقلابی دور گردد و این وظیفه‌ی خطیر بر عهده‌ی حزب توده ایران گذاشته شده است.





خرده‌بورژوازی دیروز و امروز

طبقه‌ی خرده‌بورژوازی در جامعه "خویشاوندی" دارد که با آن که از جهت تعریف علمی از طبقه‌ی "خرده‌بورژوا" نیستند ولی از جهت وضع اجتماعی و سمت‌گیری سیاسی با او شباهت زیادی دارند و گاه توسعاً همه این را خرده‌بورژوازی می‌نامند و اخیراً اصطلاح دقیق‌تر "قشرهای متوسط" را درباره‌ی آنها به کار می‌برند.

این قشرهای متوسط بین بورژوازی و پرولتاریا قرار دارند و دارای دو چهره‌ی انقلابی و محافظه‌کار هستند و از بورژوازی بزرگ و پرولتاریا هر دو متنفرند و در صددند راه سومی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم بجویند.

در قرن نوزدهم این خرده‌بورژوازی و قشرهای متوسط اروپایی بود که در صحنه‌ی سیاست فعالیت داشت و اندیشه‌پردازانی را که معرفی کردیم به صحنه آورد.





در قرن بیستم جوامع "جهان سوم" مانند آمریکای لاتین، افریقا و آسیا و اقیانوسیه وارد عرصه‌ی فعالیت شدند و بورژوازی و خرده‌بورژوازی (یا قشرهای متوسط) و پرولتاریای این جوامع نیز رجال سیاسی و اندیشه‌پردازان خود را به میان آوردند.

ایده‌تولوژی این قشر، صرف‌نظر از هر نامی که به خود بگذارد (و از آن جمله نام مارکسیسم - لنینیسم به سبب جاذبه‌ی عظیم انقلابی این نام) در درجه‌ی اول ملت‌گرا و مخالف انترناسیونالیسم پرولتری است و در درجه‌ی دوم التقاطی است و مارکسیسم را با عناصر دیگر ایده‌تولوژی‌ها مخلوط می‌کند.

گاه این عناصر ملت‌گرایانه و التقاطی چندان غلظت می‌یابد که اندیشه‌پردازان خرده‌بورژوا (مانند مائوئیست‌ها) وارد سازش با امپریالیسم جهانی علیه سوسیالیسم جهانی می‌شوند. شاید این کار تا این حد بالا نمی‌گرفت اگر چین خود را از جهت نفوس یک نیروی عظیم نمی‌دید.





به هر صورت تشخیص ماهیت ملت‌گرایانه و التقاطی ایده‌نولوژی خرده‌بورژوازی در "جهان سوم" برای مارکسیست‌های اصیل انقلابی دارای اهمیت درجه‌ی اول است. با آن که اندیشه‌ی خرده‌بورژوازی فقط به صورت آنارشیسم بروز نمی‌کند، با این حال ما در ایران با این شکل از ایده‌نولوژی خرده‌بورژوازی در جامعه‌ی مارکسیسم نیز روبرو هستیم که در آن آشکارا، آثار و اندیشه‌های باکونین‌ها و پرودن‌ها، آگاهانه یا نا آگاهانه، دیده می‌شود.

در اوراق انتقادی داخلی که از سوی برخی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق منتشر شد، مثلاً وجود خصیلت التقاطی در روش این جریان سیاسی مورد قبول و انتقاد خود این افراد قرار گرفته است.

ما امیدواریم که گروه‌های صادق بتوانند خود را از مرداب ایده‌نولوژی سر درگم و بی سرانجام خرده‌بورژوازی آنارشیستی و نئوآنارشیستی در کشور ما بیرون کشند.





در کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری، امروز ایده‌نولوژی خرده‌بورژوازی به دو صورت اصلی رفورمیسم سوسیال دموکراسی و نئوآنارشیسم تروریستی گروه‌های ماورای چپ موسوم به "چپ نو" تظاهر می‌کند.

سوسیال دموکراسی راه سازش با بورژوازی بزرگ جهانی را نه تنها در سیاسی بین‌المللی، بلکه حتی در سیاست اجتماعی در پیش گرفته است. (البته منظور ما جناح راست سوسیال‌دموکراسی است.)

عناصر ایده‌نولوژی خرده‌بورژوازی در برخی کشورهای سوسیالیستی (مانند چین) و احزاب کمونیستی رخنه کرده است که همه‌ی آنها ثمرات دوران دشواری است که سوسیالیسم در سال‌های "جنگ سرد" گذرانده بود و کماکان می‌گذراند. خوشبختانه ما اکنون وارد دورانی می‌شویم که مارکسیسم انقلابی (این بار در سطحی عالی‌تر و با دست‌آوردهایی عظیم‌تر) یک بار دیگر بر انواع جریانات انقلابی غلبه می‌کند.

تقل از: بخش «مسائل جامعه‌شناسی» از کتاب «نوشته‌های فلسفی و اجتماعی»، اثر احسان طبری

